

امکان‌سنجی عبور کانت از اتهام اخلاق فرمالیستی بر مبنای مفهوم "تئودیه اصیل" در فلسفه دین او

محمد رعایت جهرمی^۱

چکیده

حکمت صناعی^۲، حکمت اخلاقی^۳ و حکمت سلبی^۴ دارای چه ویژگی‌هایی می‌باشند؟ فرایند شکل‌گیری تعارضات با محوریت تئودیه، به چه ترتیب است و محتوای آنها چیست؟ بر چه اساسی می‌توان از تئودیه اصیل^۵ و تئودیه جزمی^۶ سخن گفت؟ عقل نظری در این میان، چه جایگاهی دارد؟ ایوب، با چه ویژگی‌هایی، نماینده تئودیه اصیل است؟ مفاهیم صداقت و خلوص^۷ و راستی و درستی^۸ با چه ویژگی‌هایی از مفاهیم دروغ^۹ و ناپاکی^{۱۰} متمایز می‌شوند؟ وجدان خطاکار^{۱۱} مد نظر چه کسانی است و ارتباط میان مفاهیمی چون آگاهی صوری^{۱۲} و آگاهی مادی^{۱۳} با صداقت و خلوص و راستی و درستی، چگونه قابل بررسی است؟ براساس کدام مبانی می‌توان، دین اخلاقی را از تئودیه اصیل استنباط نمود و ایوب را نماینده آن انگاشت؟ آیا ایوب میتواند، تبلور تجربی اخلاق تجربیدی کانت باشد؟ کانت با چه شاخصه‌هایی خواهد توانست از طریق تفسیر اخلاقی خود از مشی دینی ایوب، بین دین و اخلاق، پل زده و از ورطه فرمالیسم اخلاقی رهایی یابد؟ با توجه به ماهیت کلامی، فلسفی، اجتماعی موضوع، نوشتار حاضر بر آن است تا با مبنا قرار دادن نوشته‌های واپسین کانت - که کمتر بدانها پرداخته شده - ظرفیت‌های کلامی و دینی اندیشه کانت با محوریت تئودیه و عهد عتیق را در جهت امکان توجیه فرمالیسم اخلاقی او بررسی نماید.

کلیدواژه‌ها

حکمت سلبی، تئودیه اصیل، خلوص و دروغ، دین اخلاقی.

۱. عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

2. Artistic Wisdom
3. Ethical Wisdom
4. Negative Wisdom
5. Authentic Theodicy
6. Doctrinal Theodicy
7. Sincerity
8. Truthfulness
9. Falsehood
10. Impurity
11. Erring Conscience
12. Formal Conscientiousness
13. Material Conscientiousness

طرح مسأله

کانت در واپسین رسایل خود می‌کوشد تا با رویکرد سه گانه تاریخی، کلامی و فلسفی، ضمن جمع‌بندی افکار خویش، به تبیین چگونگی ارتباط میان سه مفهوم کلیدی متافیزیک، دین و اخلاق بپردازد و جایگاه هر یک را به طور واضح مشخص نماید. لذا میتوان غالب این رسایل را حاصل عمر وی و معرف دغدغه‌های اصیل کانت در ساحات فلسفی، کلامی و اجتماعی انگاشت. نزد کانت، دین، اخلاقی است و ایمان راستین ایمانی است که از متن اخلاق برخاسته باشد. ایمان تاریخی در فرآیند نیل به خیر اعلی و حقیقی ناکارآمده بوده و تنها در سایه عمل از روی تکالیفی که احکام الهی قلمداد می‌شوند می‌توان به تشکیل جامعه مشترک المنافع اخلاقی امیدوار بود. جامعه‌ای که افراد آن به عنوان یک امت الهی، برآند تا با محوریت اخلاقی زیستن، در راه استقرار صلح دائم گام بردارند. کانت، تکامل اخلاقی انسان را غایت نهایی خداوند از خلقت جهان دانسته و بر این باور است که انسان، تحت نظارت خداوند، باید به سمت مقصد فوق گام بردارد یعنی همواره روی به سوی تکامل اخلاقی داشته باشد. ریشه‌های دین را باید در اخلاق جستجو نمود، چرا که اخلاق، تعیین‌کننده شأن دین می‌باشد. گرایش به سمت ایمان تاریخی یا کلیسایی، پیامدی جز فاصله گرفتن از مقصد نهایی یعنی خوب زیستن و عمل از روی تکلیف، در پی نخواهد داشت. آزادی و اختیار از اصلی‌ترین لوازم اخلاق و از اصول ما تقدم عقل عملی می‌باشد. حصول چنین مقصودی برای انسان تنها در پرتو اشنای دین بر اخلاق قابل فرض خواهد بود. مبانی کانتی، عقلگرایی نظری در حوزه دین را بر نمی‌تابد و طلاحیت عقل نظری را در پرداختن به مقوله دین زیر سؤال می‌برد. گفتار حاضر بر آن است تا در مقام نوآوری، این مبانی کانتی یعنی برنتافتن عقل گرایی در حوزه دین و درعین حال، عدم درغلتیدن در مشی فیدئستی از سوی کانت را بر مبنای آن دسته از آثار کانت که کمتر به آنها پرداخته شده بررسی نموده و بدین منظور رساله "شکست کل تلاشهای فلسفی در خصوص مساله عدل الهی" را محور قرار داده است. در این گفتار ضمن پرداختن به ابعاد سیاسی و اجتماعی رهیافت کانت، تلاش شده تا ظرفیت‌های نظریه او در فلسفه دین و اخلاق با تکیه بر رویکرد وی به شخصیت ایوب پیامبر و تفسیر خاصی که از داستان او ارائه می‌کند، استخراج شده تا امکان داوری در باب چالش فرمالیسم اخلاقی در کانت، از منظری متفاوت، فراهم گردد.

دادگاه متافیزیک و حکمت سلبی

کانت در مقام استعاره، رساله "شکست کل تلاشهای فلسفی در خصوص مساله عدل الهی" (On the miscarriage of all philosophical trials in theodicy) را -که از آخرین رسایل او بوده و در این گفتار از آن به اختصار با عنوان تئودسیسه یاد میکنیم- با تشریح تلاش‌های عقل نظری در به چالش کشیدن حکمت خالق هستی آغاز می‌کند. محکمه‌ای

که از جانب متافیزیک تشکیل شده و دادستان آن یعنی عقل نظری بر آن است تا با استناد به امور تصادفی و غیر هدفمند در جهان، عدل الهی را زیر سؤال ببرد. حال، در این محکمه عقل (Tribunal of Human Reason) عدل الهی نیز، دارای نمایندگانی است، یعنی افرادی که خداوند را در جهان به عنوان، یک علت مؤثر پنداشته و به دنبال دفاع از آن در برابر شبهات مطرح شده می‌باشند. ((The Defending of God's cause

آنها بر این باورند که اولاً، اینگونه نیست که در جهان اموری غیر هدفمند در جریان باشد و در ثانی، اگر هم چنین باشد، این امور را باید نتیجه اجتناب‌ناپذیر خود اشیاء دانست، نه اینکه آنها را اموری مقدر از سوی خالق جهان در قبال کل هستی، قلمداد نمود. رویکرد کانت، معرفت‌شناسانه است یعنی تعیین حد و مرزهای قوای بشری. «نقد عقل محض» عرصه ظهور چنین رویکردی است. آنجا که کانت، در قالب مغالطات عقل محض، تعارضات عقل محض و ایده‌آل عقل محض، دست متافیزیک را از دامان مفاهیمی چون نفس، جهان و خداوند کوتاه نموده و عقل نظری را به نقد می‌کشد. کانت بر اساس همین رویکرد نقادانه که جانمایه نظام فلسفی اوست، در رساله «شکست کل تلاش‌های فلسفی در خصوص مسأله عدل الهی» می‌کوشد تا بر این نکته تأکید نماید که عدل الهی، متعلق عقل نظری نیست. در واقع این رساله، عرصه دیگری است برای به نقد کشیدن عقل نظری و ممانعت از بلند پروازی‌هایی آن. لذا، به اعتقاد کانت، دادگاهی که از آن صحبت نمودیم، غیرقانونی است چرا که نه عقل نظری صلاحیت طرح شبهه علیه عدل الهی را دارد و نه مدافعین عدل الهی در دعاوی خود محق هستند. بر همین اساس کانت مدعی می‌شود که متافیزیک را با مقوله عدل الهی سر و کاری نیست. هر یک از شبهه‌پردازان و مدافعین برای مدعیان دلیل آورده و خود را محق می‌انگارند. پس، چنانکه از عنوان رساله برمی‌آید، کانت در پی تبیین چرایی شکست تلاش‌های فلسفه در خصوص مسأله عدل الهی است (Caygill, 2000, p. 389)

بر مبنای حکمت صناعی، خداوند خالق جهان و نظم حاکم بر آن است اما بر اساس حکمت اخلاقی او بالاترین خیر است. تصور امکان ارتباط این دو در جهان محسوس یعنی پی بردن به اراده الهی که در قالب حکمت اخلاقی (غایت‌نهایی خداوند) در جهان تجلی یافته است، امری کاملاً محال است یعنی نمی‌توان با عقل نظری در متن جهان محسوس به آن حکمت ناب رسید. به اعتقاد کانت تنها فردی می‌تواند به حکمت اخلاقی خالق هستی در عالم محسوس پی ببرد که به عالم فرا حسی (Supersensible) (معقول)، راه یافته باشد و نسبت به چگونگی ایجاد عالم محسوس، آگاهی یافته باشد که به اعتقاد وی، هیچ موجود فانی در متن عالم محسوس امکان نیل به چنین آگاهی را ندارد. لذا، نمی‌توان بر مبنای حکمت صناعی یعنی شواهد تجربی و عالم محسوس به حکمت اخلاقی رسید و ضرورتی برای اثبات حکمت اخلاقی خالق از طریق

تجربه این جهان وجود ندارد (Wood, 1996, p25)

پس تمام تلاش‌های مدافعین تئودسیسه در دفاع از عدل الهی، محکوم به شکست بوده است، چنانکه شبهات مطرح شده در خصوص مسأله عدل الهی بر این موضوع صحنه می‌گذارد. دفاع از عدل الهی در گرو شناخت حکمت اخلاقی خالق جهان است، امری که در این جهان محسوس میسر نمی‌باشد. لذا نمی‌توان با استناد به شواهد تجربی عالم محسوس (حکمت صناعی)، به حکمت اخلاقی پل زد و از عدل الهی دفاع نمود. اقدام در جهت شناخت حکمت اخلاقی، ورود به قلمرو نومن است و لذا تلاشی است بی‌فرجام.

پس جایگاه حکمت اخلاقی، قلمرو نومن است که قوانین اخلاقی در آن ساری و جاری هستند، لذا ما نمی‌توانیم بر پایه حکمت صناعی که از متن شواهد تجربی عالم محسوس (قلمرو قوانین طبیعی) برمی‌خیزد، از عدل الهی دفاع کنیم، کانت، می‌گوید: «هیچکدام از مدافعین تئودسیسه نتوانستند در نهایت به ادعای خود یعنی دفاع از حکمت اخلاقی حاکم بر جهان، جامه عمل بپوشانند» (Ibid, p. 30)

لذا، حاصل تلاش‌های صورت گرفته از جانب متافیزیک در خصوص مسأله عدل الهی، تعارضاتی است که پیش از این به آنها اشاره نمودیم. کانت اینگونه ادامه می‌دهد: «اگر عقل ما تاکنون نتوانسته است به بینش و آگاهی در خصوص رابطه بین جهانی که به واسطه تجربه با آن در ارتباطیم [حکمت صناعی] با حکمت برترین خالق جهان [حکمت اخلاقی] دست یابد، پس تمام تلاش‌های آتی برای نیل به این آگاهی به نتیجه‌ای نخواهد انجامید» (Ibid, p. 30)

در نهایت کانت، بر این نکته تصریح می‌کند که ما در قبال معضل فوق تنها یک راه‌حل در پیش داریم، که اگر آن را به کار گیریم، به تعبیر او مسأله حاضر، بیکار و برای همیشه One (all) and for حل می‌شود که آن هم از این قرار است: آگاهی از محدودیت قطعی و ضروری انسان نسبت به آنچه که برتر و بالاتر از اوست. کانت با اِعمال موضع نقادانه خود در خصوص قوای بشری و تعیین حدود آنها، بر این باور است که، عقل نظری نمی‌تواند در حوزه حکمت اخلاقی خداوند شناختی حاصل کند و لذا عدل الهی، متعلق بلندپروازی‌های عقل نظری نیست. به اعتقاد کانت، عقل نظری، حداقل شناختی که در این خصوص می‌تواند حاصل کند، اعتراف به عدم شناخت است و اذعان به محدودیت قطعی و ضروری خود، لذا، در این خصوص تنها امکان حصول حکمتی سلبی میسر است یعنی آگاهی و اذعان به ناممکن بودن امکان شناخت در این حوزه.

تئودسیسه اصیل

براساس مبانی فوق، کانت میان دو تئودسیسه جزمی (Doctrinal Theodicy) و اصیل (Authentic) (Theodicy) قائل به تمایز می‌شود. جهان هستی، تجلی اراده (W ill) خداوند

است. حال، هر تفسیری (Interpretation) از اراده الهی می‌تواند دارای دو وجه باشد: وجه جزمی و اصیل. در وجه جزمی، اراده الهی، متعلق عقل نظری است یعنی عقل نظری به کنکاش در جهان هستی که تجلی اراده خداوند است، می‌پردازد و می‌کوشد تا عدل الهی را در این جهان بر مبنای تفاسیر خاص خود از اراده الهی توجیه نماید. عقل نظری در این مسیر نه تنها به شواهد تجربی عالم محسوس، استناد می‌کند، بلکه بر آن است تا جنبه‌های پنهان و ناشناخته هستی را نیز دریابد تا بتواند از این طریق، نظام حاکم بر جهان هستی را توجیه نموده و از عدل الهی دفاع نماید.

اما چنانکه گذشت، بنا به باور کانت، تلاش او محکوم به شکست است، چرا که از این منظر جهان برای ما مانند کتابی است ناگشوده و اینگونه نیست که هر زمان که ما به آن نظر بیفکنیم، بتوانیم غایت نهایی خداوند را از دل شواهد تجربی، بیرون بکشیم زیرا غایت نهایی خداوند، غایتی است اخلاقی که هیچگاه متعلق عقل نظری نیست. به هر روی کانت، این معنای «تفسیر» از اراده الهی را، تئودیسه جزمی می‌نامد، که پیامد آن، تعارضاتی است که پیش از این بدان اشاره نمودیم.

اما در وجهی دیگر، خداوند مفسر اراده خویش است، معنایی که به تئودیسه اصیل منتهی می‌گردد. عقل نظری در پی تفسیر اراده الهی در متن عالم هستی بود اما عقل عملی، خداوند را مفسر اراده خود می‌داند. رویکردی که به تئودیسه اصیل می‌انجامد. نزد عقل عملی، خداوند خالق جهانی است که حکمت اخلاقی، غایت والای آن است. حکمتی که با نظر به محدودیت قوای بشری در این جهان محسوس دست یافتنی نمی‌باشد. لذا، تلاش در جهت تفسیر اراده الهی که در قالب عالم هستی تجلی یافته، از جانب عقل نظری، نافرجام است. زیرا کنکاش در زوایای اراده الهی، در راه پی بردن به حکمت اخلاقی و در نهایت توجیه نمودن آن اراده در جهان در قالب عدل الهی بی‌نتیجه است. پس میان کارکردهای عقل نظری و عملی فرق است و براساس همین تفاوت، دو تئودیسه جزمی و اصیل از یکدیگر تمیز می‌یابند. تئودیسه جزمی محصول حرکت در جهت تفسیر اراده الهی است، حال آنکه از منظر محدودیت‌های عقل بشری این حرکت محکوم به شکست است. لذا، باید به حکمتی سلبی قناعت نمود و به محدودیت قوای بشری اذعان کرد و بر همین اساس خداوند را مفسر اراده‌اش دانست، اراده‌ای که بنا به حکمت اخلاقی او در قالب جهان محسوس تجلی یافته است. پس اگر ما در مواجهه با جهان محسوس، و ابعاد و شواهد تجربی آن که با مقوله عدل الهی در ارتباطند، از تفاسیر نافرجام دست کشیدیم و آن ابعاد و شواهد را مستند به حکمت والایی دانستیم که دانش ما به آن راه ندارد، در این صورت، بر مبنای اصول عقل عملی گام برداشته‌ایم (Firestone, 2009, p.141-43) و در مسیر تئودیسه اصیل حرکت نموده‌ایم.

ایوب، نمایندهٔ تئودیسۀ اصیل

کانت بر این باور است که تئودیسۀ اصیل در کتاب مقدس عهد عتیق و در شخص ایوب (Job)، تجلی یافته است (Caygill, 2000, p. 390). اما کانت در کنار راستی و درستی و پرهیز از بدی‌ها، ایوب را واجد صفتی می‌داند که به اعتقاد او، بالاترین و مهمترین خصوصیت ایوب، در کنار سایر صفات اوست. از دید کانت ایوب دارای وجدانی آرام و مطمئن می‌باشد. به طوری که از خودش رضایت کامل داشته و نسبت به خود کاملاً مطمئن است. به تبع سرنوشت بدی که در جهت آزمودنش از سوی خداوند برای او مقدر شد ایوب چیزهای زیادی را از دست داد مثل همسر، فرزندان، ثروت و رفاه، اما از دید کانت، ایوب یک چیز را از دست نداد، آن هم وجدان آرام و مطمئنی است که به اعتقاد او بالاترین ویژگی ایوب است. کانت بر آن است تا تفکیکی را که پیش از این میان دو نوع تئودیسۀ اصیل و جزمی قائل شده بود، به ماجرای ایوب تسری داده و ایوب را به عنوان نمایندهٔ تئودیسۀ اصیل و دوستان وی را به عنوان ارائه‌دهندگان تئودیسۀ جزمی و غیر اصیل، معرفی نماید. دوستان ایوب بر این نکته اصرار می‌ورزیدند که سرنوشت بد او، معلول گناهان اوست یعنی آنها بر تطابق مجازات و عدل الهی تأکید نموده و بر این باور بودند که ایوب، مرتکب گناهی شده است و بنابر عدل الهی، این مصائب، تاوان گناهان اوست، «هر چند آنها برای این ادعای خود که انسان بدبخت گناهکار است، هیچ توجیهی نداشتند با این حال، بر این باور بودند که آنها می‌توانند به طور ماتقدم حکم کنند به اینکه، او [فرد بدبخت] باید عملکردش و به طور کلی خودش را مورد تجدید نظر قرار بدهد، تا علل بدبختی خود را بیابد» (Wood, 1996, p. 32). به اعتقاد کانت، آنها بدون اینکه دانشی نسبت به حکمت الهی داشته باشند، چنین تبیینی از سرنوشت ایوب ارائه کرده و این مصائب را غضب الهی در قبال ایوبی می‌دانند که باید تاوان گناهانش را پس بدهد. لذا آنها مفسران ارادهٔ الهی و نمایندگان تئودیسۀ غیر اصیل و جزمی. «آنها کوشیدند تا به شرح و تبیین تئودیسۀ خاص خود، در جهت ارائه تبیینی اخلاقی، از سرنوشت رقت‌انگیز ایوب، بپردازند».

(Ibid)، حال آنکه، حکمت اخلاقی خالق به عنوان غایت نهایی جهان، در این عالم محسوس و بر مبنای عقل نظری، دست نیافتنی است، نکته‌ای که غفلت از آن به تئودیسۀ غیر اصیل و جزمی می‌انجامد. اما ایوب در برابر این دیدگاه دوستانش موضع گرفت. او با اذعان به اینکه مرتکب هیچ گناهی نشده است و همواره انسان خوبی بوده است بر این نکته تأکید نمود که وجدانش در طول زندگی هیچ گاه او را سرزنش نکرده است. به علاوه خداوند نیز از ضعف و سستی مخلوق خود یعنی انسان آگاهی داشته و بر همین اساس بر این مسأله واقف است که احتمال لغزش و خطا در انسان وجود دارد. (Ibid) به باور کانت، ایوب سخن می‌گفت، همانطور که می‌اندیشید و همواره جسارت و شجاعتی خاص در رفتار و کردارش نمایان بود. لذا،

«همیشه خودش را تسلیم بی‌قید و شرط خداوند می‌دانست و می‌گفت: و آنچه دل او می‌خواهد به عمل می‌آورد. (کتاب ایوب، باب بیست و سوم)». (Ibid) ایوب، نمایندهٔ تئودیهٔ اصیل است، چرا که به آن حکمت سلبی که پیش از این به آن اشاره نمودیم دست یافت و به ناتوانی خود در شناخت حکمت اخلاقی حاکم بر جهان اذعان نمود. «خداوند ایوب را مشمول این موهبت قرار داد که حکمت خلقتش و به ویژه رازآمیز بودن آن را در برابر دیدگان او آشکار نماید. او به ایوب اجازه داد تا به جنبه زیبا و خوش منظر خلقت نظر بیفکند، یعنی جایی که حکمت، عظمت و قدرت خالق جهان به وضوح و روشنی برای انسان مشهود و قابل درک است. خداوند به او اجازه داد تا متقابلاً در جنبهٔ منفی هستی هم نظر بیفکند و او را به توجه در نیروها و توانائی‌های خود که در میان آنها امور مضر و هولناکی نیز وجود داشت، فرا خواند با این پیام که: هر یک از آنها به طور هدفمندی به خاطر انسان و در جهت نوع او، تنظیم و ترتیب یافته‌اند» (Ibid, p. 33).

ایوب به این باور رسیده بود که حکمت الهی، رازآمیز بوده و برای او غیر قابل شناخت است. لذا باید، تحت هر شرایطی ایمان خود را حفظ کند. بر همین اساس بود که، پس از آزمون اول الهی، تزلزلی در ایمانش راه نیافت. «در این همه ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد» (همان، صفحه ۷۸۶). این روند حتی پس از آزمون سخت‌تری نیز که از سوی خداوند در قبال وی اعمال شد، ادامه یافت. «آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم. در این همه ایوب به لب‌های خود گناه نکرد». (همان، باب دوم، صفحه ۷۸۷)

به باور کانت، ایوب بر ایمان خود پابرجا ماند اما نه ایمان برخاسته از زاری و تضرع و استغاثه به درگاه خدا، یعنی ایمانی که دوستان او، در پی توجیه آن بودند، دوستان ایوب، وی را به بازگشت به سوی خدا و ایمان مجدد به او از طریق زاری و تضرع به درگاهش، فرا می‌خواندند، «اگر تو، به جد و جهد، خدا را طلب می‌کردی و نزد قادر مطلق تضرع می‌نمودی ...». (همان، باب هشتم، صفحه ۷۹۲) اما ایمان ایوب نه براساس مبانی فوق بلکه براساس اخلاق شکل می‌گرفت. ایمان او ریشه در اخلاقی داشت که خداوند را مفسر ارادهٔ خویش می‌دانست. اراده‌ای که حکمتی اخلاقی بر جهان حاکم نموده است. حکمتی که از منظر ایوب، ناشناختنی است. بی‌شک، چنین بینشی برخاسته از متن اخلاق است و این عقل عملی است که موجب آن است «پلیدی آنها [دوستان ایوب] در این است که چیزهای محکمی را می‌گویند، حال آنکه بینشی در آنها ندارند... تمامی این اعمال در برابر صراحت و درستی ایوب قرار می‌گیرد. ایوب از آنها می‌پرسد: آیا با بی‌انصافی در مورد خدا سخن خواهید گفت؟ آیا از او طرفداری خواهید کرد؟ ... او شما را کیفر خواهد نمود، اگر در خفا، طرفداری نمایید و مطمئن باشید که هیچ ریاکاری نزد او حاضر نمی‌شود» (Ibid) p.33-33

نزد کانت، دوستان ایوب، ریاکارانی (Hypocrite) بیش نیستند، آنان تظاهر به چیزی

می‌کنند که نسبت به آن هیچ‌گونه یقین و شناختی ندارند. آنان مفسران اراده الهی‌اند و به گمان خود با مذمت ایوب، در صدد دفاع از عدل الهی برآمده‌اند، در حالی که، حکمت اخلاقی که تجلی اراده الهی در جهان هستی است و مصائب ایوب نیز بخشی از آن حکمت ناب است، چنانکه گذشت، دست یافتنی و قابل شناخت نیست. دوستان ایوب، به چیزی اذعان دارند، که شناختی از آن ندارند، لذا، آنها واجد ایمان حقیقی نبوده و قلباً بدان باور ندارند. از این رو است که به اعتقاد کانت آنان تنها ادعای ایمان دارند و تظاهر به داشتن ایمان (Professions of faith) می‌کنند. اما ایوب، واجد ایمان حقیقی است و ضمن تأکید بر ثبات ایمانش، ریاکاری دوستان خود را مورد نکوهش قرار می‌دهد: «اگر چه [خداوند] مرا بکشد، برای او انتظار خواهم کشید، لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت. این نیز برای من نجات خواهد شد، زیرا ریاکار به حضور او حاضر نمی‌شود» (همان، صفحه ۷۹۸). این در حالی است که حتی دوستان ایوب نیز به این مسأله پی برده بودند که آرامش قلب، وجدان آرام، رضایت کامل از خود و اطمینان قلبی، بالاترین صفت ایوب است و حتی به این مسأله اذعان نمودند که ایمان و توکل او به خداوند از تقوای او برمی‌خیزد آنجا که به وی می‌گوید: «آیا توکل تو بر تقوای تو نیست و امید تو بر کاملیت رفتار تو نیست» (Firestone and Palmquist, 2006, pp. 182-5)

به باور کانت، تتودیسسه اصیل برخاسته از عقل عملی است یعنی در سایه عقل عملی است که می‌توان خداوند را مفسر اراده خود پنداشت و از تلاش بیهوده در جهت شناخت ابعاد گسترده حکمت اخلاقی او پرهیز نمود. دوستان ایوب ایمان را امری عقلانی می‌انگاشته، لذا، به چیزی اذعان می‌کردند که نزد عقل نظری، مجهول ابدی است. از منظر کانت آنها دیندار نبودند بلکه تظاهر به ایمان می‌کردند. اما ایمان ایوب نیز عقلانی بود اما نه ایمان برخاسته از عقل نظری بلکه ایمان برآمده از اخلاق یعنی ایوب در سایه عقل عملی بود که به ناشناختی بودن حکمت اخلاقی نهفته در جهان و نیز حکمت‌آمیز بودن مصائب و رنج‌های آن، اذعان نمود. لذا، از منظر کانت او شایسته صفت خلوص و صداقت (Sincerity) است که نقطه مقابل دوستان وی می‌باشد و در برابر ریاکاری آنها قرار می‌گیرد. خلوص و صداقت ایوب از دل این خط مشی وی برمی‌خیزد که به ناشناختی بودن حکمت الهی اعتراف کرد و هرگز در خصوص امری که نمی‌داند، ادعای یقین نمود. رویکردی که تنها از منظر عقل عملی، قابل توجیه است و اینگونه بود که توانست در هر شرایطی ایمان خود را به خداوند حفظ کند، ایمانی که به باور کانت، ریشه در تظاهر و ریا (Profession) نداشت بلکه برآمده از متن اخلاق بود.

کانت در اینجا، ضمن بازگشت به مطالب گذشته، بر این نکته تأکید می‌کند که، امکان دسترسی به چگونگی ارتباط میان حکمت صناعی و اخلاقی در این جهان وجود ندارد، و این ایوب بود که بدین مسأله پی برد. لذا، تمام امورات و جریانات هستی را جلوه‌ای از حکمت الهی

دانست. چنانکه می‌گوید: «و آنچه دل او [خداوند] می‌خواهد به عمل می‌آورد، زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است به جای می‌آورد و چیزهای بسیار مثل این، نزد وی است.» (همان، صفحه ۸۰۹) از این روست که به اعتقاد کانت ایوب، نماینده تئودیسه اصیل است.

ایوب به این باور رسیده بود که نیل به زوایای حکمت الهی در توان عقل بشری نیست. اعترافی که به اعتقاد کانت، برخاسته از خلوص و صداقت اوست. از این روست که خداوند بار دیگر ایوب را مورد لطف و عنایت خود قرار داده و دوستان او را مجازات می‌کند. چرا که ایوب به اشتباه خود اعتراف کرد: «لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم، به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم» (همان، صفحه ۸۲۹). از منظر کانت، تئودیسه اصیل در همین جمله ایوب خلاصه می‌شود. عبارتی که از متن عقل عملی برمی‌خیزد. درست برخلاف دوستان وی که منادیان تئودیسه جزمی و غیراصیل بودند و به باور کانت از موضعی نظری وارد شده و ارائه دهندۀ خضوعی متظاهرانه می‌باشند. از دید آنها ایمان، متعلق عقل نظری است، حال آنکه از نظر کانت، ایمان متعلق عقل عملی بوده و باید تئودیسه اصیل را در موضع ایوب جستجو کرد. «خصوصیاتی چون خلوص قلبی و تنفر و دوری از تظاهر به عقیده‌ای که انسان قلباً به آن باور ندارد، به خصوص خداوند (این ترفند ناکارآمد است چون خداوند از آن مطلع است)، همه و همه، ویژگی‌هایی هستند که در شخصیت ایوب، تعیین‌کننده برتری او در برابر دوستانش، در دادگاه الهی می‌باشد» (Wood, 1996, p.33). به باور کانت «چنین ایمانی ... تنها در نفس انسانی شکل می‌گیرد که در محاصره شدیدترین شک و تردیدها، هنوز قادر است که با صراحت بگوید: تا زمانی که بمیرم تمامیت و اعتقاد خود را رها نخواهم کرد» (Ibid). کانت می‌خواهد بگوید: ایوب بر مبنای عقل عملی به این نتیجه رسید که حکمت اخلاقی خداوند، ایجاب می‌کند عالم، آمیزه‌ای از خیر و شر باشد. حکمتی که برای عقل نظری، مجهول ابدی است. به باور کانت براساس دو جنبه عقل یعنی نظری و عملی، ایمان و ایوب و دوستان وی تفاسیر متفاوتی دارند. ایمان ایوب ریشه در اخلاق داشته و از خلوص قلبی او برمی‌خیزد حال آنکه ایمان صوری دوستان وی، متظاهرانه می‌باشد. لذا اخلاق ایجاب می‌کرد تا ایوب در برابر آنچه که نمی‌داند و نمی‌شناسد سکوت کند در حالی که دوستان وی به امری که نمی‌دانستند و وقوف کامل بدان نداشتند، اذعان می‌نمودند. کانت اینگونه می‌گوید: «با این رویکرد، در واقع او [ایوب] ثابت نمود که اخلاقش را بر ایمانش بنا نکرده است بلکه ایمانش مبتنی بر اخلاق است... یعنی ایمانی که نه بر استغاثه و تضرع بلکه بر منش و زندگی نیک و خوب بنا شده است.» (Ibid)

خلوص و دروغ (آگاهی صوری و آگاهی مادی)

به باور کانت تئودیسه اصیل و جزمی مفاهیمی هستند که در حوزه ایمان مطرح می‌گردند و با مقوله ایمان گره خورده‌اند. تئودیسه اصیل با دو مفهوم راستی و درستی (Truthfulness) و

صداقت و خلوص (Sincerity) و تئودیسسه جزمی با مفاهیم دروغ (Falsehood) و ناپاکی قرابت دارند. در این میان کانت از دو مفهوم آگاهی صوری و آگاهی مادی کمک می‌گیرد تا مقصود خود را به طور دقیق بیان کند. کانت میان آگاهی مستقیم و بی‌واسطه و آگاهی غیرمستقیم و باواسطه قائل به تمایز می‌شود و می‌گوید: «انسان نمی‌تواند همیشه از درستی آنچه به خود یا دیگران می‌گوید، مطمئن باشد (چرا که ممکن است در اشتباه باشد)، با این حال، انسان نمی‌تواند نسبت به درستی یک اظهار یا ادعایی که به طور بی‌واسطه نسبت به آن آگاه است، مطمئن باشد. زیرا در مورد اول، ما آنچه را که می‌گوئیم، با ایزه‌ای در یک حکم منطقی قیاس می‌کنیم (آن هم از طریق فهم) در حالی که در مورد دوم، ما چیزی را می‌گوئیم که به درستی آن باور داریم و در واقع آنچه را می‌گوئیم با سوژه (آگاهی) قیاس می‌کنیم». (Ibid) حال می‌توان همین مسأله را مورد مقولهٔ ایمان مطرح نمود و از این طریق میان دو تئودیسسه اصیل و جزمی قائل به تمایز شد. به باور کانت ما می‌دانیم که واجد ایمان هستیم یا نه یعنی ما همواره نسبت به این مسأله که واجد ایمان هستیم یا نه آگاهی کامل داریم. حال اگر، حقیقتاً ایمان نداشته ولی به داشتن آن اذعان نمودیم، به باور کانت دروغ‌گویی بیش نیستیم، خصلتی که ریشه در ناپاکی چنین افرادی دارد. اما اگر احتیاط را در خود لحاظ نمودیم و همواره این احتمال را دادیم که ممکن است در این اظهار و ادعای ما خطایی رخ داده باشد، و بر همین اساس دعوی امری را نکردیم که بدان آگاهی و شناخت و اشراف کامل نداریم، در این صورت انسان‌هایی خالص و صادق خواهیم بود، خصلتی که از راستی و درستی ما نشأت می‌گیرد.

کانت، بر این باور است که ایوب به عنوان نماینده تئودیسسهٔ اصیل، هیچگاه تظاهر به ایمان نکرد. یعنی ادعای شناخت امری را که در قلمرو شناخت او نیست، نداشت و مصائب هستی را بخشی از حکمت الهی دانست که بر وی در این جهان محسوس پوشیده است و اینگونه است که به اعتقاد کانت، ایمان وی را باید در عقل عملی و در حوزهٔ اخلاق ریشه‌یابی کرد (Anderson and Bell), 2010, p. 61-2، لذا، ایوب انسانی است که حقیقتاً خالص و صادق است و راستی او از دل عدم تظاهر به دانستن امری که نمی‌داند، برمی‌خیزد.

اما در نقطه مقابل دوستان ایوب، از موضعی نظری (Speculative) وارد شده و به قول کانت ریاکارانی هستند که دعوی چیزی را دارند که نسبت به آن یقین ندارند. لذا، کانت آنها را دروغگو می‌خواند، زیرا علی‌رغم اینکه می‌دانند حکمت ناب الهی دست یافتنی نبوده و قدرت درک آن را ندارند، با این حال ادعای داشتن ایمان می‌کنند یعنی ایمان به چیزی که نسبت به ابعاد آن دانشی ندارند، لذا، به قول کانت آنها تظاهر به ایمان می‌کنند و این تظاهر از ناپاکی آنها برمی‌خیزد. پس، آنان نمایندگان تئودیسسهٔ جزمی و غیراصیلند.

اما کانت از آگاهی صوری و مادی تعاریفی ارائه می‌دهد که با مسأله حاضر در ارتباط کامل

است. «آگاهی مادی عبارت است از احتیاط در انجام کاری که در آن احتمال خطا می‌دهیم، در حالی که آگاهی صوری، اعمال همین احتیاط در یک مورد خاص است» (Ibid, p.36). اتهام دوستان ایوب و در یک کلام ریاکاران، عدم لحاظ همین آگاهی صوری در دعوی و اظهاراتشان است. آنها ادعای چیزی را دارند که آگاهی نسبت به آن ندارند و لذا احتیاط را در ادعای خود لحاظ نکرده و به صراحت از ایمان سخن می‌گویند. یعنی از امری سخن می‌گویند که به قول کانت به دلیل ناشناختنی بودن، احتمال ورود خطا در ادعای بشر فراوان است، حال، نادیده انگاشتن همین احتمال یعنی عدم اعمال احتیاط در خصوص مقوله ایمان به معنای غفلت از آگاهی صوری است. امری که در نهایت به تظاهر به ایمان و نه ایمان حقیقی می‌انجامد. و به اعتقاد کانت، ناپاکی این افراد در دروغگوئیشان تجلی پیدا می‌کند. لذا، این افراد نمایندگان تودیه غیراصیلند. افرادی که گمان می‌کنند تمام امور از جمله ایمان، متعلق عقل نظری است. اما ایوب، در اتخاذ موضعش آگاهی صوری را لحاظ نمود. و به دلیل اشراف بر این مسأله که حکمت الهی امری است دست نیافتنی، در صدد شناخت و اذعان به امری که احتمال خطا در آن می‌دهد بر نیامد. لذا، دوستان ایوب، واجد ایمانی حقیقی نبودند اما خود را دارای ایمان انگاشته و تظاهر به ایمان می‌کردند. اما ایوب واجد ایمانی حقیقی بود و به این امر نیز صراحتاً و از روی راستی و درستی اذعان می‌نمود. اما ایمان او ریشه در قلمرویی داشت که در پرتو آن، خداوند مفسر اراده خویش انگاشته می‌شد یعنی حوزه عقل عملی و نه قلمروی که در پی ارائه تفسیر از حکمت الهی بود یعنی حوزه عقل نظری.

به اعتقاد کانت، علمای اخلاق از تعبیر «وجدان خطاکار» استفاده می‌کنند. حال آنکه از دیدگاه او این تعبیر، پوچ و بی‌معنی است. چرا که در صورت فرض آن، ما هیچگاه نمی‌توانیم از درست بودن اعمالمان مطمئن باشیم در حالی که، بی‌تردید، در آن بخش از آگاهی‌های ما که بی‌واسطه و مستقیم هستند، هیچگونه اشتباهی رخ نمی‌دهد که پیش از این بدان اشاره نمودیم، به علاوه باید توجه نمود که میان دو مفهوم خطا و دروغ تفاوت وجود دارد. به باور کانت، افرادی که به ما ایمان تظاهر می‌کنند، می‌دانند که واجد آن نیستند [در محدوده عقل نظری دانشی ندارند] اما در عین حال به دارا بودن آن اذعان می‌کنند. لذا آنها دروغگویند. اما به عنوان مثال انسانی که نمی‌داند چوب فرورفته در آب کج نیست، در این حکم خود به کج بودن چوب، مرتکب خطا شده است نه دروغ، لذا، این مفاهیم در جایگاه‌های مختلف تعاریف متفاوتی دارند. کانت اینگونه می‌گوید: «آگاهی صوری که مبنای راستی و درستی محسوب می‌شود، دقیقاً شامل آن دقت و احتیاطی است که در فرایند شکل‌گیری یک باور یا عدم شکل‌گیری آن لازم می‌باشد و در واقع عدم اذعان و تظاهر به درستی چیزی که هیچ‌گونه آگاهی نسبت به درستی آن نداریم... بنابراین اگر فردی در قالب یک ادعای دینی و در حضور خداوند بگوید که من اعتقاد و ایمان

دارم بدون اینکه هرگونه نگرش و بینشی در خود و کلامش داشته باشد، ... چنین فردی، دروغگویی بیش نیست ... و او نزد خداوند که از قلوب آگاه است، فردی گناهکار است، چرا که او مبنای هر نیت و قصد پرهیزکارانه‌ای را از پایه ویران می‌کند» (Ibid, p.35).
کانت در ادامه به تأثیرات اجتماعی اشاعه ریاکاری اشاره نموده و بر این باور است که در صورت وجود شرایط لازم، عامل فوق می‌تواند کذب و دروغ را بر جامعه حکمفرما نماید. وی با تأکید بر گسترش پاکی و خلوص در سطح جامعه در برابر ریاکاری و تظاهر، تحقق آن را در سایه آزادی اندیشه امکان‌پذیر می‌داند.

نتیجه‌گیری

اخلاق کانت، مطلق‌انگار است و به دور از مصلحت‌اندیشی یعنی تأکید بر صرف عمل از روی تکلیف. وی از قوانین عامی سخن می‌گوید که مطلق بوده و پیشینی می‌باشند، قوانینی که اصول اخلاقی بر مبنای آنها شکل گرفته‌اند. انسان اخلاقی نزد کانت کسی است که بر مبنای همین قوانین پیشینی و استثناپذیر رفتار خود را جهت بدهد یعنی عمل از روی تکلیف و محور قرار دادن انسانیت در متن اعمال. با این اوصاف، پر واضح است که وی بر جنبه صوری یا شکلی قانون تأکید می‌کند و همواره خود را در معرض طرح این سؤالات قرار می‌دهد که: چگونه این قوانین پیشینی در متن رفتار تجلی می‌یابند؟ کدام اعمال انسان بیانگر عمل او از روی تکلیفند؟ براساس کدام معیار می‌توان تشخیص داد که فرد نیکوکار از روی تکلیف عمل کرده است یا مطابق با تکلیف؟ چگونه این قوانین صوری، واجد محتوا شده و در متن عمل به کار می‌آیند؟ و اینکه کانت باید توضیح بدهد که چگونه می‌توان احکام اخلاقی را در عین اطلاقدان، در متن عمل به عنوان غایت لحاظ نمود نه به عنوان وسیله؟

می‌توان «متافیزیک اخلاق» را به عنوان صورت نهایی فلسفه اخلاق کانت تلاشی از سوی وی در جهت محو نمودن صیغه فرمالیستی اخلاقش دانست. نزد کانت، فضیلت، چیزی جز عمل از روی تکلیف نیست و او کوشیده است تا در «متافیزیک اخلاق»، برای این مدعای خویش مصادیق عینی ارائه بدهد تا بدین وسیله اصول ذهنی اراده نیکی که با مفهوم تکلیف همجواری کامل دارد، در اصول عینی اخلاق تجلی پیدا کند. لذا، شکل صوری مدعای کانت چنین است: فضیلت در گرو عمل از روی تکلیف بوده و عمل به تکلیف نیز در فرآیند احترام به قانون اخلاقی تبلور می‌یابد. اما کانت در این رساله می‌کوشد تا به بیان جزئیات چگونگی احترام به این قانون بپردازد یعنی تشریح ساختار تکالیف انسان و کیفیت آنها، و از این طریق است که قوانین اخلاقی از شکل صوری خود خارج شده و در متن عمل تبلور می‌یابند.

کانت در بخش دوم «متافیزیک اخلاق» یعنی اصول اولیه مابعدالطبیعی تعلیم فضیلت، به تشریح تکالیف انسان در قبال خود و دیگران می‌پردازد. تکالیفی که ادای آنها به منزله تحقق

فعل اخلاقی است. او صیانت ذات، حفظ نوع، و حفظ قوای حیاتی و حفظ شرافت اخلاقی را تکالیف انسان نسبت خود می‌داند و خودکشی، استعمال غیرطبیعی قوای جنسی، افراط در خوردن و نوشیدن، دورغ، حرص و چاپلوسی را رذایلی می‌داند که در برابر تکالیف فوق قرار می‌گیرند. در این میان اموری چون حق‌شناسی و همدلی در زمره تکالیف انسان نسبت به دیگران انگشاته شده‌اند که در مقابل آنها می‌توان از رذایلی چون جاه‌طلبی، تهمت زدن و استهزا کرده نام برد. به هر روی، ارائه مصداق برای تکالیف (اعم از تکالیف انسان در قبال خود و دیگران)، تلاشی است که از جانب کانت در جهت فراروی از فرمالیسم در اخلاق، هر چند که به نظر می‌رسد با عنایت به «متافیزیک اخلاق» هم نمی‌توان کانت را به طور کامل از اتهام صورت‌گرایی در اخلاق مبراً دانست چرا که به عنوان مثال، نزد وی، صیانت از ذات به عنوان یکی از تکالیف انسان نسبت به خویش زمانی دارای ارزش اخلاقی است که از روی تمایل صورت گرفته باشد. حال آنکه با توجه به تأکید کانت بر روی قصد و نیت انجام عمل، هیچ معیاری از سوی وی برای تشخیص این امر مطرح نشده است که آیا در یک مورد خاص صیانت از ذات از روی ادای تکلیف صورت گرفته یا از روی تمایل.

اما رساله «شکست کل تلاش‌های فلسفی در خصوص مسأله عدل الهی»، قلمرو دیگری است برای نمود عینی تئوری اخلاقی کانت. کانت، دین حقیقی را دینی می‌داند که وارد زندگی عملی انسان‌ها شده و زمینه‌ساز استقرار صلح دائم در جهان شود. دینی که پایه‌های آن را نه اصول کلیسایی برخاسته از ایمان تاریخی، بلکه اقدامات عملی در جهت هر چه بهتر زیستن تشکیل می‌دهند و در نهایت روی به سوی تأسیس حکومت الهی خداوند دارد. کانت بر این باور است که چنین دینی از متن اخلاق سر برمی‌آورد و در متن جامعه مشترک المنافع اخلاقی معنا می‌یابد. لذا، این اخلاق است که پایه‌های دین را مستحکم نموده و شأن دین را تعیین می‌کند. اینگونه است که اخلاق کانت از قالب صوری خود خارج می‌شود و داعیه تشکیل حکومت الهی خداوند و استقرار اصل خیر را دارد. یعنی با سیاست و دین و اجتماع گره می‌خورد. دین را در زیر سایه خود قرار می‌دهد تا در متن سیاست صلح دائم را جستجو کند. در واقع عزم کانت در رساله «شکست کل تلاش‌های فلسفی در خصوص مسأله عدل الهی»، در جهت پاسخگویی به نقادی‌های صورت گرفته بر تئوری اخلاقی، تشکیل دهنده زمینه آکادمیک رساله در برابر صبغه سیاسی - دینی آن می‌باشد. از منظر کانت شخصیت ایوب به عنوان نماینده تئودیه اصیل، تصویرگر انسانی است که اصول ناب اخلاقی را در عمل به کار گرفته است چرا که نهال ایمان خویش را در قلمرو اخلاق پرورانیده است و اینگونه است که اخلاق، ایجادکننده ایمانی می‌شود که ترویج‌دهنده اعمال مفید و مؤثر در جهان است. به باور کانت، ایمان ایوب را تنها در محدوده عقل عملی می‌توان جستجو نمود. حال، ایمان‌هایی از این دست هست که وحدت و اجتماع

انسان‌ها را در جامعه مشترک‌المنافع اخلاقی موجب می‌شود. «ایوب هیچ دلیل و توجیهی برای وضعیّت ناخوشایند خود ندارد. با این حال، انسان پارسا و صالحی چون او، به این اعتقاد درونی خود وفادارانه پایبند می‌ماند که: در دید خداوند، هر چیزی همانگونه است که باید باشد»، لذا، ایمان خود را به خداوند حفظ می‌کند. به هر روی کانت، ایمان را بر اخلاق بنا می‌کند و بر آن است که ارکان اساسی اخلاق در ایمان ایوب تبلور یافته است.



فهرست منابع :

- ۱- کانت. ایمانوئل (۱۳۸۱) دین در محدوده عقل تنها، ترجمه: منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نشر نقش و نگار
- ۲- کانت. ایمانوئل (۱۳۸۳)، درسهای فلسفه/اخلاق، ترجمه: منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نشر نقش و نگار
- ۴- کانت. ایمانوئل (۱۳۶۹)، بنیاد مابعدالطبیعه/اخلاق، ترجمه: حمید عنایت، علی قیصری، تهران، نشر خوارزمی
- ۵- کتاب مقدس، عهد عتیق و جدید، برگرفته از نسخه ویرایش ۱۹۰۴

Basic references:

1. Anderson Pameda Sue and Bell Jordan, (2010) *Kant and theology*, Clarc
2. Caygill, Howard. (1995) *A Kant dictionary*, Blackwell
3. Firestone I. Chris and Palmquist Stephen, (2006) *Kant and the new philosophy of religion*, Indiana University
4. Firestone Chris L. (2009) *Kant and theology at the boundaries of reason*, Ashgate
5. Kant, Immanuel. (1996) *On the miscarriage of all philosophical trials in theodicy*, in Religion and Rational Theology, Allen W Wood and George Di Giovanni, Cambridge University Press



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی